

به نام خدای مهربان

## اولین کتاب علمی من - ۳

# گربه کوچولوی سفید و جیرجیرک

نوشته‌ی جف ورینگ • ترجمه‌ی دکتر سارا سیدناصری • بازنوشته‌ی حسین فتاحی



در سی و سومین دوره‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران (پهمن ۱۳۹۴) به عنوان اثر شایسته‌ی تقدیر شناخته شده است.



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.



واحد کودک و نوجوان  
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر  
ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستانی‌ها

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه همکف واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

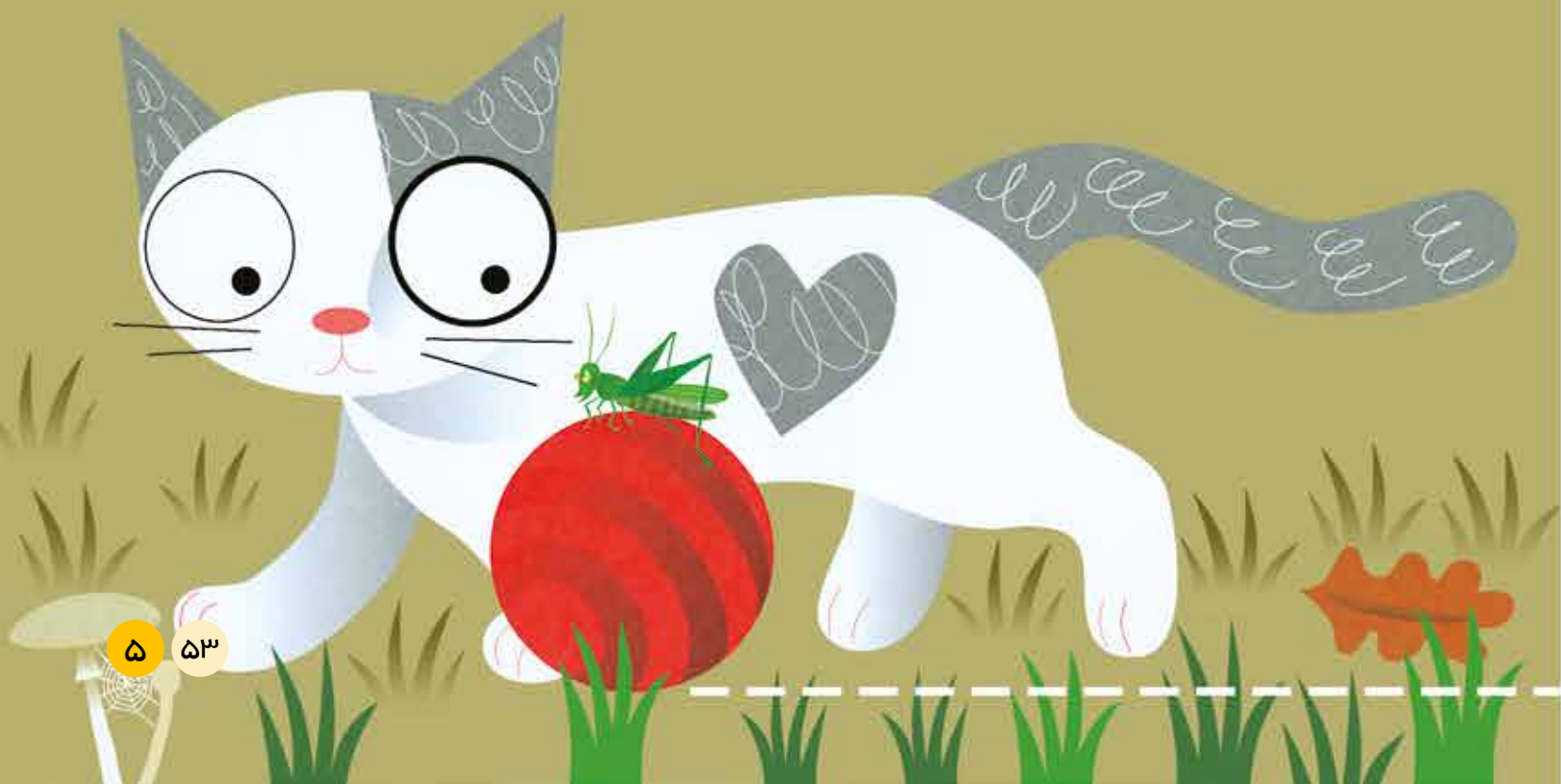
- گربه کوچولوی سفید و جیرجیرک**
- سرشناسه
  - نویسنده و تصویرگر: جف ورینگ
  - مترجم: دکتر سارا سیدناصری • بازنویسی: حسین فتاحی
  - عنوان و نام پدیدآور
  - مشخصات نشر
  - فرست
  - مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلجیان • صفحه‌آرایی: شهرزاد شوشتریان
  - مشخصات ظاهری
  - لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۵۱۳
  - شابک
  - تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۸
  - وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
  - شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۵۴۳-۹
  - یادداشت
  - گروه سنی: الف، ب، ج
  - یادداشت
  - داستان‌های حیوانات، داستان‌های علمی، داستان‌های تخیلی، حرکت (فیزیک)
  - موضوع
  - کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
  - شناسه افزوده
  - رده‌بندی دیویی
  - موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
  - سیدناصری، سارا، ۱۳۶۳، مترجم
  - رده‌بندی دیویی
  - شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۷۱۳۶۶

پاییز بود و گربه کوچولوی سفید، روی چمن‌ها می‌گشت و گردش می‌کرد. ناگهان به جسم گرد و قرمز رنگی رسید. آن را برداشت، نگاهش کرد، بوید و بعد تکانش داد. با خودش گفت: «چیه؟»  
جیرجیرکی که در آن نزدیکی بود، پرید به طرفش و گفت: «این یک توپ است. می‌توانی آن را قل بدهی، با پنجه‌ات آن را قل بده!»



اما خیلی زود ایستاد. گربه کوچولو پرسید: «چرا ایستاد؟»

جیرجیرک گفت: «چون چمن صاف و نرم نیست. برو روی جاده توپ را قل بده!»



گربه کوچولو، توپ را قل داد. توپ کمی قل خورد و...





شاخه‌ی درختی روی جاده افتاده بود. جیرجیرک گفت: «باید شاخه را از روی  
جاده برداری. من که کوچکم و نمی‌توانم. سعی کن آن را هُل بدهی.»  
گربه کوچولو، شاخه را هُل داد و آرام‌آرام آن را جلو برد.

